

عیان در صورت اسباب برود از میان دپس باید دانست که آنچه حکما
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصوریه صورت
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مألوف با در
 جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه زمین
 و مجتهدین شکر الله سعیم چین و آیت کرده اند که از ارتفاع آسمان
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین مابین هر دو آسمان نیز
 هفتاد و نه هزار ساله است و سخن و سخن آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بلند
 آسمان مضموم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب بیات را در عالم ابعاد
 و اجرام بر مقدار سخن و مسطبری آسمانها طریق دیگر است که بر این و دلایل
 بر آن قائم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح و اورد شده
 متعین و مشخص نیست که تحریک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار دشوارتر است و زمان قطع مسافت
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در رفتن بر
 هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل بیات بفرسنگ و میل با تقدیر
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این است
 و الله اعلم بحقایق الامور **مضل** فاما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنها می مخالف مذکوره
 الصدر بیان می نمایند خلاصه قوال آنجا و کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریفین روشن شود
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن و مدرسه علمیه
 شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر
 دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر بیچ بر بیچ چون پایه گرد و در این دارا به میانه می
 دیگری وضع شده طبق بر طبق و تبه تبه نیست اگر چنین میبودند یکی بر دیگری
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آید
 قطر آفتاب چنانچه در فلک و چهل هزار کرده است و از زمین فاصله هشت کرو
 و نسی و شش لک کرده دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
 لهذا اورا نیز اعظم خوانند و خطار و از زمین سه کرو و بیست و پنج لک و
 کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کرده است اینجا
 عطار و تمام دیده نمیشود که سبب متصل بودن بافتاب در شعاع پوشیده کر
 و زهره از آفتاب پنج کرو و نو و هشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و
 زمین کلانت مریخ از آفتاب و از ده کرو و شصت و هشت لک و بیست و
 کرو و فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
 ششصد و هشتاد و شش کرده است ششتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه
 می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرو و
 کرده از زمین فاصله دارد و از رو در بین بالای جرمش چند دایع مانند
 می آیند و زحل از آفتاب هفتاد و نه کرو و بیست لک کرده دور است و
 شکل

اگر نری در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه عیسو ستاره و سیاره بر شکل را دیده است
 لهذا از ابهام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرد و چهل
 لک گروه بعید است بعد از سنه یک هزار و یکصد و نود و عیسوی دیگر یک ستاره
 سیاره بنظر آمد نام آن جز جمیم کردند و ایضا چهار شاه سیاه اول شیش دوم
 پالش سیم چون چهارم نشاین و سنه یک هزار و دو صد و هشتاد و عیسوی بنظر آمد
 شش و نشاین از آفتاب بیست و دو کرد و هشتاد لک گروه تفاوت دارد و چون
 از آفتاب بیست و شش کرد و چهل لک گروه دور است و پالش آنقدر بعید است
 که حال بعد سافقتش تعیین نشده و چهار سیاه دیگر اند که بنظر نمی آیند که در
 بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
 و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چنین قمر اند جانان که
 مشتری چهار قمر از دور بین بنظر می آیند و برای زحل بیست و دو دیگر ستارگان
 نیز حضرت افرازموش را اندک بلاحظه آن که با هر یک بیستی دارد و آنها را
 ثابت میگویند اگر چه از جمله آنها بدو چشم بشری فقط قمر سیاه بنظر می آید
 که بواسطت دور بین زیاد از لک که شمار آنها در واقع گنج مری میگذرد
 و تیز روی و بعد از آن ستارگان از محیط و هم بشری نیز است و از جمله آنها
 ستاره نائیکه قمر بیست و نه فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر
 مکن میباشد که گویا توپ که بسرت چون یک عاصف بکمال برق اینها طوفان
 میرود از اینجا تا بان ستاره برسد پس در عرض یکصد و سال تمام آنها را میبیند

آن ستاره ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریقی که خمسه متخیره در زمین که
 آن نیز حکم ستاره سیاره دارد و علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اول سیات آن
 ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانچه
 علی روگرد آفتاب در عرض یک پهلو یک لک شصت و پنج کرده میگردد و گرد
 زمین آفتاب در عرض یک پهلو یک لک کرده میگردد و سرعت گردش آن
 ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن خاصه معیند و تغییر
 با ستاره های دیگر نسبت ندارند و احوال آنها با این سوال است که گاهی
 در دوره با آفتاب نهایت قسرت بهم رسانند و گاهی بعیند شوند هر گاه نزدیکی
 با آفتاب بهم رسانند همان درخشند و میریزند که گویا آفتاب است که فی احوال
 از کوره آفتاب گرفته بر آوردند بلکه چیزی از مرکز آن نه پاره شده است هر گاه
 در آن مانده هر گاه یکی از آنها بود و در نزد آفتاب بعیند میکنند
 فاصله فی با بین آنها در شصت کرده که در سبب بقدرت آن است
 بهم رسانند بیت و شش لک و چهل هزار کرده و در عرض یک پهلو یک لک
 نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از هر یک از آنها میگذرد
 و ماهتاب که سیرع الی است در یک لک شصت و شصت بار در هر روز
 دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند و قطعه کل می باشد
 که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه سنا به بالعکس سیر می کنند
 که ما برو می ساکنیم آن هر یک از آنها است بر سنا و در سنا در هر روز

نبوت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی اقباس مینمایند و زمین گرد
 مرکز خود در میت و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب و روز این است و
 هر حصه زمین که بر تو آفتاب می افتد در آن حصه روز میشود و در حصه که آفتاب
 نباشد در آنجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب غرب طرف مشرق است
 از نیمه شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در آنجا صبح میشود و همان
 شعاع چون سمت الراس رسد نصف نهار میگردد و چون شعاع مجدداً
 افتاد در آنوقت شام شده پس قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در
 ملک بنگاله آفتاب طالع میشود و زمین بسبب کشش آفتاب معلوم است در یک
 دقیقه گهبری سیصد و پنجاه و سه بار میگردد و در سالی یکبار سه و بالایی
 لیکن چون اختلاف قول نکمای رس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین
 متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت
 خصوصاً علم هیات طرفین تشفی خاطر با الکلیه نمیشود و هر گاه از گردش زمین
 افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هر گاه عکس آفتاب و متاب
 و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمایند که فلان
 در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان
 در مدرسه علم هیات ساخته اند و شکل دنیا در میان دایره افلاک کشش
 جهت مساویست مانند بیضه معلق بهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند سینه
 چرخ میگرداند و دنیا بچوکت در آید و آسمان ساکن باشد و نقش آفتابیم

فوق و تحت و جب و راست برضیه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
 آسمانهاست و مرکز آن با حقیقت بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستقیم
 افلاک لهذا ساکنین هر روز و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت
 سیاره بنظری آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
 دیگر سر زمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن
 بمنزل است که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
 چنانست بلکه تهرک سفینه است چنین تصور می آید و الله اعلم چون از او
 حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنزدی شروع در بیان مساحت زمین
 و ایراد اقالیم شعبه ایجازاً و اختصاراً میرود فصل در بیان مساحت

کره ارض و مایه تعلق بهای از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی
 منقول است که تعالی اول زمین را بسیار خورد و آفرید و در روی رکه های کوه
 پیدا کرد و در آن رکه ها حرکتی داد که بسبب آن آنها را بنجد میکشند و چشمه ها
 جاری میشوند و تقدیر اوقات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
 مانند او بود و آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهمین فرموده مقدار
 هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از هفت
 و فراخ ساخت لهذا در حق آن خانه معظمه فرموده ان اول بیت
 وضع للناس و شهر مبارک که مکه را ازینجهت ام القری نامند و با اتفاق
 محققین زمین کروی است و آنچه بعضی گفته اند ایشان از آیه شریفه الذ

چنانکه از این فرض فراشا استمدال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
 زیرا که در افق نتوان گفت این استمدال نهایت پوچ است زیرا که افق
 بودن زمین را بر فرضهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است که در
 با وجود کره بیت و استمداد چون جرم بزرگ و ارا و طبرافش با هم تاج
 کفی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید تا آنکه افق بودن است
 بلاشبهه بدهد و لایق قویه قطبیه قایم اند بر کره و بی آنچه اوضح دلایل
 تقطیب زمین است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
 است هم بر طلوع و غروب اهل مغرب میسر و در مابین شمال و جنوب از
 و بعضی قطب ظاهر و بعضی قطب خفی در صورت تو غل در جانب شمال
 و با انعکس در جانب جنوب لیل ارفع بر کره بیت است و شخصی از ولایت
 انگلند بر چهار سو طرف مشرق روان شد از آن طرف اصلا رو
 نگردانیده همچنان طرف مشرق را است میرفت تا بجای که اول روان
 شده بود رسید اگر زمین مدور نبود و این منوال نمیرسید لهذا محققین
 در جهت در تفاوتی خود نوشته اند که اگر مقدارن طلوع آفتاب دو برابر
 یکدیگر یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و در انعکس
 طلوع آفتاب در چین متقا هر دو طلوع آفتاب در سمرقند است پس نوشته
 بر او هم صحنی مقدم بر موت بر او سمرقند است و آنچه از اوضح دلایل
 بر این حکایت است آنست که اوقات صلوات را بر او ضلع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را عالم مختلفه
 عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدر
 از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی بایل بمرج و شلت گفته اند تا تحقیق
 رسیده که بچوکل قدم مدور است مقدار دوره زمین بیت و یک هزار و ^{۱۰۰۰} شصت
 و هشتاد و پنج کوه است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کوه و بر این
 کره هر گاه که دایره معدل آنها که منطقه فلک الافلاک است و خط استوائ
 خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
 جانب قطبی است که ثبات النخش و اقصی شمالی میخوانند و نصف دیگر را
 که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیت جنوبی میگویند هر وقت
 که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم
 میان آنچه فلک دیده میشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از آن دو نصف
 زمین را بدو قسم میکنند چنانکه کره زمین باین دو ایر مفروضه متقاطعه یک
 دیگر بچار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
 یک ربع که بالای افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
 حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند
 زیرا آب مستور است و یک حصه دیگر بر منصفه ظهور بصورت بیضیه که در آب فکند
 و ازین حصه کثوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
 جانب شمال هم آب دهر و دو گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیر انداخته

آب سخی می بندد که عبور چهار ممکن نیست الی آن کسی بان دو طرف زرفته
 پس از چهار حصه یک حصه کمتر عمارت دارد و کوا و بیابانها نیز از جمله بسیار
 لیکن در لسان عرف و عادت بر بروج مسکون اشتها را یافته و این بروج مسکون
 در شمال خط استوا است که محاذی معدل آنها بر زمین از مشرق تا مغرب
 مفروض کرده اند و هر شهریکه برین خط بود شب و روز در آنجا
 برابر باشد و سالی هشت فصل در آنجا بروج آید و در بهار و تابستان و در
 زمستان دو و تیر ماه کثیرا اوقات در صحرا و میادنه آن بلدان گل و گیاهان
 باشد اعدل تقاع است در مجمع الانساب صور الاقالیم می آرند که جمله بروج مسکون
 صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام
 شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آورد از جمله
 ساله راه هر روز دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
 زیر آب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
 ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
 هوای حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
 گرمی هوا جاننداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین را
 قسم کرده اند و اقالیم سبعة نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
 زمین سیصد و شصت درجه است چون کرولیت یکصد و هشتاد و شصت
 و یکصد و هشتاد درجه فوق است نو و درجه زیر آب است و نو و درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جمله ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
 محترقه و کوه های برف است در آنجا جاندار می نینزید و امکان آبادانی ندارد
 و بیت و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقی مانده قابل زراعت
 و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون بمقادیر
 هزار کرده است و تمام بر روی بحر است که به دو هزار کرده هزار کرده و گزوه کرده و دنیا
 کوهی است بلندترین کوه با زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
 قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین
 از آن دره بحیث که آب بسیط است می رود و آنجای را کام شیر خوانند
 هر گسکه آن دره رسد بزور آب بحیث می رود و صورت بازگشت ندارد قاف
 زمین منقسم با قایلیم سببه طول هر قلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بخط
 استوانه نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و باتفاق
 دافغان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
 بحر شام بحر مغرب بحر منطیس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
 از خلیجات با آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگر چه چهار
 بحر دیگر در این ربع است آنجا بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر اربع واقع
 شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیرنج اند و در بحار
 و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضا پنج کوه وسیع و
 رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد و شصت و شش است

و نزدیک بدو صد و چهل انبار و جوی بزرگ باشد که عبور از آن نامیست
 یکیشی و الله تعالی اعلم فصل بدانکه حکمای فنگ و دانایان بی ریور
 بحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یک حصه خشکی است
 و مقدار دوره انقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یک هزار است
 و بنهاد و پنجگروه است و کنجایش مدوره ان هفت هزار گروه بجزر عظیم
 سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریکارا از سواد ملک
 امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است
 بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین ایشیا را از سواد حصه امریکا علیحد
 اینهمه بحر با از آب شور مالا مال اند ما بین این با مقدار شصت جزیره کلان
 واقع شده و غدیر بادوسه جاور ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
 از آن اودو صد و شصت و چهار گروه است و جانب شمالی ملک پارس
 غدیر است نیز یکی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیر است مجدد بنویسند
 غدیر است که با بحر عظیم ملحق و ملحق نباشد و رود بارانکه از کوه با بر
 جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل انبار بر جا
 حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول ایشیا و دوم یوروب
 سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا نیگی دنیا و نیای نو نیز گویند ایشیا نسبت به
 سه حصه بزرگست و یوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمیناً
 مقدار بنهاد کرد مردم اند در ایشیا پنجاه کرد در افریکا و در یوروب

شانزده کرد و در امیر کاؤ و کرور و پشاور و کبه مردم اند و بر روی زمین چهار
 پن و کیش و کارند اول اهل اسلام انعم انعم دوم نصاری سیحیم بود و نهند
 ان چهارم قسام مذہب بت پرستان و غیر از ان بسیار مردم اند که هیچکس را
 نمیپرستند بت پرستان دو کرور و بت کبه اند و مردمان هندو و کور میانه
 آنها شعب و قبایل بسیار اندشش کرور و پرستندگان کینوس و شاگمونی که
 مردم چین اند سه کرور و دیگر متصرفه مردم که بعضی دیوانه امیر پرستند بت
 کرور مردم پیوند ناپه و نسی کبه نصاری عیسوی نوزده کرور و مسلمان
 بت و چهار کرور و پنجاه کبه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر
 رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاد شده میروند سلطنت و بر
 و زور و غلبه دارند در دین مسلمان ضبط و ربط و بندوبست و احکام تمام
 و العاقبتہ للتقین و السلام علی من اتبع الهدی نظم خیر شعری پرکش
 چون باز باز خوشین را با سفر و میاز سازی گردش ملی در خطه کشمیر
 ترک این سر منزل و گیر گیر در جهان انگسکه او انا و زاده در همه عمر است
 چون شمشاد شاد و پند پنداری تو ای ناکام کام کشته چون خاک بالام
 رام چشم یاری از دل بیدار داره بند بر سیر جهان یکبار بار باب
 دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بت پرست یا قایلیم سبغه اجمالاً
 بموجب قرار داد مورخان ایران و توران الا قایلیم و
 این اقلیم نمل منسوب است حامی الملک سودا لولون مجده موسی اندا بتلین اقلیم از

جانب شمال جزیره یاقوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلا و چین و شمال
 نزدیک و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلا و
 وسط بلا و چین گذشته به بحر قحط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار شصت و
 شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بنیت کوه رفیع و تنگی نهر بزرگ و
 و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعضی بلاد مشهوره اکتفا مرو و و شروان
 بولایت که بحکم الایمان ایمان تیمنا میشود و چین و باقی است در غایت ترا
 نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه چین آورده اند که چون زانویه بین این اقلیم
 بن غابریل شامخ بن رفشد بن سام بن نوح علیه السلام است بین اشهر یافته و بر سر
 عقدا و آنکه چون بر زمین مکه معطره و آنست هر آینه بین شهر شده بهر تقدیر لایحه
 و با نیت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط است و است چون حضرت نوح علی نبی
 اسلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده است
 سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام عمر الوای متفاوت است
 امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروف
 بین بید است که حضرت سام بن نوح همت بهمین گماشته در آنجا انبیه و حرها
 نیک میشود دیگر محتاج است در تمام همین بندری آن لطافت نیست در شهر بخار
 فرانس در آن است و یک یال است صد خماسی می آید و خماسی آنها خورد و بار یک شل
 کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه بگلم در میان معا و جده جایست که قوت
 حج است و حجاج بین و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شادانی قدس میره و در محال و اقصیت و دیگر لغز است که اصف بن برخیا همت
 بر تعمیر آنکاشته و در آنجا درختی است که آنرا فات می نامند و برگش از عالم اقیانوس
 کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سرد سیر و گرم سیر و آنجا نیک سینه و دیگر
 در شمع است که بجمال لطافت آب هوا و نرا همت کوه و صحرای سایر امصار
 مستثنی است چه قریب بخط است و اقصیه در سالی دوزستان و دوتاپستان در آنجا
 میشود و اشجار در سالی دو با میوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعل می آید
 از محل تا سر طان یک تاپتان و از سر طان تا میزان یک نستان باشد باز از میزان
 تا جدی یک تاپتان و از جدی تا محل یک زمستان بود و قصر **عبدان**
 صنعا بود ارکان آن قصر را سنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
 بزرگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا یک تخت سنگ
 رخام پوشیده بودند و بر هر کفش صورت شیرینی ترتیب داده که چون باد
 در آنخانه وزیدی از آن تماها آواز شیر مسموع شدی و آن قصر خندان
 ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میباش
 و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
 میل که حاصل آن در راه خد میاده و خود تیر منچوره بعد از چند گاه پسر
 که پدر را از آن شیوه مرضیه زد و داشت بر آئینه آتش سخط الهی آن باغ را سوخته
 خاکستر ساخت چنانکه در عرصه نسیصد سال آن آتش التهاب و آبر حوالی آن
 طیور را محال بود خوش را قدرت جولان نموده و این قصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن بسیار است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبأ
 نیشب بن یعرب بن قحطان بود اما حال نیا بر نوایب و زکاران آن آثار جزئی
 باقی نمانده و در سبأ از غایت لطافت آب و هوا گس و پشه و مار و عقرب و دیگر
 هوام نباشند و دیگر **حضر موت** است و آن تیر شهری با نام بوده و ناحیتی است
 داشته گویند در انجا آبیت هر کس از ان بیاشامد نمخت گردد و ایضا عدن است
 که در ازمنه سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بجا منتقل شده و اما
 سه روزه راه است تا مابحر عدن همان قلمزم است که بحر حمزش نیز خوانند و آن
 و از جمله خلیجات بحرنه است طولش چهارصد و هشتاد و سه فرسنگ است عرضش دویست
 رسد و چون قلمزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آنجه باین اسم موسوم
 گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگر چه گرم سیرا اما در بعضی از ولایات
 سرمای سخت شود احویاتا برف بارد در اصل معموله اش برکنار دریای فارس
 که بحر عمان و بحر نصره و بحر بندش خوانند و اقصی و مردم ازین دریا بمنافع چند
 رسند و سفاین ازین دریا بسلامت برآیند و اضطراش از دیگر سواحل کمتر باشد اما
 گردابی دارد که چون جهاز در ان افتد دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد
 و شصت و عرضش یکصد و هشتاد و هشتاد و سه فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلمزم ایضا
 قرنگ بین خشک افتاده که آنرا جزیره العرب خوانند و اعراب بشما در ان ساکن اند
 هر چه بلبله است میان عمان و عدو در ان ناحیه بسیار است و آن جانور است
 مانند نصف بدن انسان که یک دست و پامی و یک چشم دارد دست دیگر او در سینه او است

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را صد کرده بخورند شخصی میگفت که من بدان بار میروم
 و بسراش خودم گفتم که من شناس ندیده ام فی الفور بعلامی اشاره کرد و علام نماز دیگر آمده
 شناسی نده بیاورد چون در من دید گفتم بنده که مرا فریاد در من با انعام گفتم او را بگذا
 و گفتم بکلام او دقیقه مشوم قبول نکرده و در آن کنایم او چون آواز من بیرون رفت
 علم و نیز مانع از م شاد و عا در زمین با من صنعا و حضرت است و کیفیت آن نیست که چون
 علی بن عابد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه همین در گذشت پسرن او شد پدید شد او
 والی شدند در جهانیاں غلبه کرده و در ضحاک را بزین با بل فرستاده اند تا جمشید را قوی کرده
 آنک اگر رفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت بود علی بنیما علیه السلام بشداد
 و قوم او معشوق گردید و در حد جنت نعیم داد شد او در مکاره آنحضرت صد کس را از معتبر
 خود متعین کرد و هزار هزار نفر عمده یک از آنها مقرر کرد و در جمیع بیج مسکون حکم فرستاد که
 زو نقره بصوت خشت اشکان راست کرده بفرسند و گنجهای مدفون زمین آکنده بر
 متصل کوه عدن شهر بر این الجوانب که دوران چهل کرده بود و بنیاد نهاد اول فرمود تا
 اساس آنرا کنده بآب ساینند و سنگ سلیمانی بر کردند چون اساس بر زمین ظاهر
 بنح نقره و طلا چهار دیوارش را بر آوردند و در تقاع صد ذراع متعاقب آنوقت ساختند
 چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیزید در میان چار دیوار شهر
 یک کوه کوشک بنیاد نهاد و هر گوشه کوشک مشتمل بر استوانه همه با انواع جواهرات قیمتی چون
 یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده عمارات خشت زین و سیمین بکار برده و در
 وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جدول خورد و گو شکها و سبزه ها را

کرده و سخن آن نهر و جدول بریزه مائی با قوت و پاره لای ز مردم دیگر جواهر بر کرده و برکن
 آنها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زرد مرو و بجای شکوفه گل های باغ
 و مروارید درست کرده و در میان میوه با عطریات بکار برده که بوز زمین نسیم گام آن
 باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین از درون بمشک زعفران و عنبر شهبان
 گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زرد جواهر تعبیه کرده در گرداگرد
 هزار مناره از زرد جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالیچه و فرشهای ابریشمین
 و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرها و حوضها آب شیرین و در بعضی شتران
 و در بعضی شهد و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین را نیز از پرده های زر تار و منقش
 از استمایل صرفت و صنعت افزوده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلویا
 در مطبخها مهیا ساختن مقرر کرده بر رسم رتبه و الوش از سر کار باوشانی بنام اهل شهر
 باشد در عرصه دوازده سال این شهر با این کیفیت بسیار کارگران تمام عالم تیار شد با جمل
 در وصف و زیاده این ملک و نتوان کرد که خود از حضرت با عزت باوصف احاطه
 علم از جمیع معلومات در حق آن باغ میفرمایند امر ذات العباد التي لهم الخلق
 مثلها فی البلاد و القصه بعد تمام آن مکان شد و خواست که قدم در آن تعاریت نهاده
 که نگاه شدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شد و با سپاهش جانمبالکا و وزخ
 و آیه کریمه نکانت الا صیحه واحده فاذا هم خامدون و لالت بران
 قصه میکند بعد پاک شد و در لشکرانش آن شهر از نظر مردم پوشیده گردانید و بعضی
 شهبای تار یکت مردم گرد و فواج شهر عدن را تابشی و در خشنگی از آنجا بنظر آمد

و میگویند که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مستور است که در زمان تسلط
 و حکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب سالت آب صلی الله علیه و آله و صحابه
 عبد بن قلابه الصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گرم کرده در میان عدن
 بشارستان عظیم رسید پس در آن شتر سوار آمد متوجه شد دروازه های آن از زیر سر
 بود گوشتکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود در آن گوشتک بسته خود داخل
 عمارتی نمونه بهشت دیدند شتر کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
 چند نشانه از ریزه های سنگ در بهار آن ریخته بودند قدری برداشته که بهای غیر
 نیز افتاده دید بسبب طعل مدت بومی زان برفته ندانست که چیست مکتب و نیز از آنها
 برگرفت نزد معاویه آورد و می آن سواریدها بزرگ و انواع جواهر که در آن مانهی
 مثل آن ندیده بود و ملاحظه کرد و آن گوی را شکسته بوزان ظاهر شد که مجلس معظ
 گشت بعد از آن معاویه کعب الاخبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در
 قوریت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن مانع هست که ارم ذات العباد الایه و کیفیت آن
 نوعی که در قوریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 عبد الله نامی سوار شده به بنید و نشانه از آن جاری و بعد از آن تا قیامت هیچ او با شما
 نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبد الله نشانه آورده
 عبد الله الشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شد او پیش مرشدین
 شد و بحضرت هود علی نبیا و علیه السلام گروید و در حضور موت با آنحضرت اوقات
 زندگی با نقضار سائید و از لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق سمیت

بسیار در چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضامین است
 که سهیل بنی حضرت و پس کسی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلا در
 ولایتی است و شیخ آن امصار مملکت زمین است و جنویش بیابنهای باسکون شریفش
 ولایت نوبه و غربش مملکت حبشه مردم آن و یاد هرگز نگین نباشند فرودست
 کند زلفت ز آرزو دل آرام بی هرگز غمی در خاطر زنگی نگیرد و در حکما بسبب
 فرحت و خورمی انجماعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل باقیه اند که هر شب این
 طالع میشود و جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند و با
 سراج الالنس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر مانند گوشت او را بخورند و همچنین اگر از
 بادشاه خود برنجند او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
 از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند و یو جن بروی دست نیابند و شجاع
 افزون گردد و گاو آند یار با سپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر
 از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
 در آب رسانند فیلان آنرا آب پیا شامند چنان مست شوند که بسهولت آنها
 صید کنند نوبه شهرت بکنار نهر نیل واقع شده طولش را مدت هشت شبانه روز
 قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود گوشت
 شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آنجا باشد مملکت نوبه مشلت بر بلاد اسیوط
 و در آنجا طلا از رگ بر روی هواش در غایت گرمی باشد چنانکه اهل آن شهر
 روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود بیرون آمده طلا بدست آرند متاع

ایشان هانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازگان بخت فراوان
 در آن دایر روند چون سسند باواز طبل آنها را گاه نمایند و امتعه خود در موضعی
 جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار و قوف یافته شب بر سر امتعه روند در برابر هر متاع
 چته ثمن آن طلا گذارند و صبح باز رگانان آنها رفته اگر بد آنچه گذاشته راضی
 نشوند بصاعت از ثمن دور تر نهند و باز گردند و شب باز آمد مردم سخا آمده باه
 طلا بر آن بفرزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
 بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در سلک انبیاء نظام یافته اما از
 فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید عت است که روزی نوح را علیه السلام
 در خواب کشف عورت شده بود او در شر آن تهاون ورزید بلکه بخندید این
 سبب ننگ او و شس سپاه گشت از پیش ما بویس شدند و حام را نه پسر بود هندی
 زنج نوبه کنعان کوش قبط تیریز حبش چین و الله اعلم مملکت
 چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
 کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول می پیوندند و از جمله معاونان
 معدن طلا از بر آوردن زر ممنوعت که بر مرد کلامی ظاهر گشته لهذا گنهار شده
 مسلسل است و در چین معدن شنگرف همست و زعفران خوش رنگ هم در آنجا
 و کار مصور و نقاشی رار و نوق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته
 و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم تبت باو گردیده اند و از کمالات
 آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لا اقل قطر آنها تخمیناً پنج شش گز بودی بد

زخم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسوی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
 طراز و کوتاه کشید همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ریج مسکون
 چنانکه تمامی شهرها و کوچهها و صوفاها و دریاها در آن ظاهر بودی مع کسریج غیر مسکون
 گویی که بزرگی آن برابر بوضیه باشد کشید غیرت از اینها آنکه ویران همه پراهنی بود
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی او را
 کتابت در علم مصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل در انموج التوارخ
 عبدالقادر بدانی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام
 درست و خوانا نوشته و پیر و شریف یکدانه خشناس اشته سوراخ بار یک کرده و
 تارها در آن گزاینده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
 خصوصیا از تنغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجملة مانی نقاش بسیار مردم را بطرف خود آورده
 و شاگمونی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند و بر طریقه او هستند برهنی بوده است
 کشیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و النور و تبت بلا حله
 استدرجا او را پیغمبری برگزیدند و کیش و ندبها و گردیدند در دین آنها گوشت
 جمیع جانوران اهل و دشتی حتی سگ و گریه آدمی حلال است ظهور شاگمونی بر
 هجرت بکپزار و ششصد بیت و دو سال بوده و از و استدرجا بسیار مزد و
 کرد و مردم از پیران کمال جا و جلال استقلال در عالم موجود اند و بستر
 اوقابیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند اول چین جمیع ساکنان را

کوز می آید از مردم بد و تم میگویند که اینها کچشم دارند و روه اند که پادشاه ایشان در سال
 یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را ببرد و آنروز فرمان برداران پارچه چو
 در میدان افکنند هر کس سلام آید بکلم پادشاه تیشه بران چوب ند بعد از ساعتی
 بیانی بجهل پیوند که متصوران روی زمین به هزار تامل چنان صورتی بنویسند
 قلم جادو و قلم نتوانند نگاشتند نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب
 ساخته اند که بی تحرک متحرکی بر قدر میجوهند حرکت میکنند و در وقت ایستادن بی
 اشاره مانعی باز می آید و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
 بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزان بسیار دارد و ساکنان چین اگر چه بصورت
 متصف اند اما بیشتر ملت باقت و بزرگ سر و خور و چشم می باشند و در الملک
 آن سرزمین را ما چین خوانند و رودی عظیم در میان شهر حرمان دارد از
 متاع لطیفه و نصیب آند بار جای فرحت افزای است که در وصف آن زبان تحریر
 معترف است و لسان تقریر بقصود متصف زهی مفرح روح پرور و منشط
 و منوط که را بگو آن بنجیه عطر گلاب است و بنجور بنجار آن ریخته کیفیت می نامند محبوب
 صغیر و کبیر است و معشوق غمی و فقیر همایان را و است و تند رستنا غذا تریا
 افسی غم را مقاوم سم است و شکسگامو میانی و مجروحان را مرهم یا شب بنده
 داران بکلت و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشایی است و شستی آموز آشنا
 چهره زعفرانی را از غوانی سازد و در آوان پیری به نشو و نمائی جوانی پردازد
 نظر زهی شرب جلالی که عقل افزاید شباب آورد و ضعف بزداید که زفاف

چو چنین بخاطرش آرد یک اشاره او فتح طهارت آید و این چنین حسن غیره و قسام
 بسیار دارد و بعضی از آن قسم است که در چین هم درین طلا فروخته میشود و از
 گارڈس انگریزی شنیده شد که جای ختمیم است اول گنن بوده که برگش
 خورد و بریزه و مدور در طنج بسیار ایچ خوش دارد و رنگ آتش زرد مایل سبز
 و این بهترین قسام جای است و از دیگر اقسام گران بهار آنرا امیرنی یعنی شایسته
 چای نامند دیگر همین برگش اندک از قسم گنن بوده طولانی دارد رنگ سبز است
 در طنج آتش مایل سبزی بود دیگری موسوم به گرن که مثل همین باشد با ندک
 تفاوت دیگری مسمی به الجومری برگش خورد و رنگش سیاه و در طنج رنگ آتش
 سبز میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه آتش تلخ است و وجه تسمیه این
 برگ بجای آنست که در زمان سلف پادشاه آنقدر در ضعف معده و قوی با ضمه
 کار بهلاکت رسانیده و جمیع اطباء از معالجه آن عاجز آمده روزی پادشاه در بالا
 نشسته بود اتفاقاً زاعمی که بهتر از هزارها بود و در سیچ آمده شاخه پر برگ که در
 مقدار داشت آنجا انداخت و بر پدید پادشاه آنرا برداشته بخوابش طبیعت همه
 برگ از آن خائید و فرورد روز دفعه تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده با طر
 ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدند نشسته
 آن مداومت کرد از علت بد مضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
 چای نهادند چه زبان چینی زباغ و آگونی و چون مردمان منافع آن تجسس کردند
 شروع در شرب قهوه چای نمودند و فضلاً در طنج آن تصرفات بکار بردند

تصفات بکار بردند رفته رفته عالم را گرفت و چون شمال آن جزو پیاپیهای چینی لطفی
 نداشت آنهم از اشک است و او نیز یکی از نالیس چین از ظروف و اوانی چینی است که
 قبیح آن از مملکت است و ماده آن سنگیت که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ
 آس کرده در حوض آبی می افکنند و بر هم زنند تا آنچه ثقیل و در و باشد در ته حوض نشیند
 و صاف آنرا گرفته در حوض گیریزند و بر هم زنند همچنین چند کت این فعل را بعمل آرند
 تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار بادشاهی ضبط نمایند و طرف فقور می و پایی تختی آنرا
 بصول می پیوند و باقی را بسیار مردمان گذارند در عجایب بلدان مسطور است که در
 یکی از قریای چین غدیر است که سالی یکبار اهل آن قریه جمع آمده اسپ در آن اندازند
 و بر طرف آن ایستاده اسپ را از بر آمدن مانع آیند تا اوام که اسپ در آب باشد باران آید
 چون بقدر کفایت بارش شود آن اسپ را آورده فرج کنند و گوشتش را بر قلعه کوچی که
 نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین چشمه است
 که چون مریض از آن آب بیاشد اگر عیش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بفقور است
 و همچنین در یکی از مضافاتش سیاحت که سنگ اسفل آن آسیا تهرک است و سنگ
 اعلی آن نیز آسیا آرد بی سوس سوس بی آرد بیرون آید و بجز چین را بجز صغریه
 گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دو صد و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در خارج
 چین معاون طلا و یا قوت در دیگر جاها باشد از آن جمله جزیره اراک است که طول آن
 هزار کرده است و مردم آنجا پادشاه را مهابراج گویند هر سال شش هزار من طلا از آنجا
 بجزیره اش عاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان در جزیره

کشد و در آن جزیره مرغیت که او را جواهری گویند و نظایر سخن کند فصیح تر از طوطی بگردد
 مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آن جزیره ناره المسک و طاقس باشد و سخن
 از روباہ در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افزاید جزیره و لواق متصل
 جزیره رابع است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاوه سنگ و میمون از طلا سازند
 و اینوس درین جزیره بجای نیم سوزند جزیره کای و سوره خط استوار حدود ^{شرق}
 از میان این جزیره گذرد معدن قلعی در آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشند ^{میش}
 فرود بند جزیره محکوب در عین خط استوار واقع است و مساحت آن جزیره نسیصد کرده
 در نسیصد کرده است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه با شد بصورت انسان
 چونان صورت بزرگ شده اعضایش درست گرد و چیری مانند کدو باد و سرچین که شیر
 از آن در جریان باشد بر آن رخت پیدا آید و آن صورت از آن پستان شیر مکه تا مقدار
 یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و در آن جزیره کر میت که یک گز طول
 دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهمی پیوندد و حیات یابد اگر بقرع و انقی آبی
 گرم بگیرند هر کس آگه استخوان و اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته بندد و از آن آگه
 بیاشنند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یا قوت جزیره است
 که در وی یا قوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که امالی آنرا
 از یا قوت بهتر عقاود دارند و در آنجا جزیره دیگر است که در محل جریان آبش قطعات
 نقره افتاده باشند از کیشال تا نیم من جا بلقا شهرست در نهایت شرق از
 ابن عباس و اهمیت که امالی جا بسا از او لا و نمودند و این جا بلقا از او لا و یا بودیا